

علل وقوع جرائم

بطور کلی جرم - اعم از جنایت مانند قتل نفس و تولید حریق یا خلاف مانند نصب لوله بخاری بطرف خیابان و معابر عمومی - عبارت از عملی است که برای ارتکاب و یا خودداری از آن در قوانین جزائی مجازاتی پیش بینی شده باشد .

ولی از جنبه دیگری نیز جرائم قابل تفکیک میباشند. جرائمی که موجب صدور کیفرخواست میشوند و جرائمی که رسیدگی بآنها بدون کیفرخواست انجام پذیرد و معمولاً جرائم نوع اول دارای اهمیت بیشتری بوده و ارتکاب موجب برهم ریختگی نظم اجتماع میگردد و حال آنکه جرائم از نوع دوم فاقد آن درجه از اهمیت بوده و صرفاً یادآوری آنها در مقررات جزائی بمنزله وجود چراغهایی است که راه سلامت زنده گی رابه افراد جامعه میآموزد.

برای مطالعه دقیق کمیت جرائم ارتکابی شاید پیش از یک راه وجود نداشته باشد و آنها هم مراجعه بآمارهای جزائی است. ولی این امر نیز اطمینان خاطری را که محقق علم جزا طالب آنست نمیتواند دربر داشته باشد زیرا برای اینکه وقوع بزهی در آمار جزائی وارد شود.

اولاً - بایستی آن بزه کشف شود .

ثانیاً - موضوع بمقامات مربوطه گزارش گردد.

چه بسیار جرائمی که در شبانه روز در هر کشوری اتفاق میافتد ولی مقامات مربوطه هرگز از وقوع آن مستحضر نمیشوند و چه بسیار حتی اجسادى که در اختیار ادارات شهربانی و پزشکی قانونی قرار میگیرد و پزشکی علت مرگ را خودکشی تشخیص میدهد و پروانه دفن نیز صادر میشود و حال آنکه این خودکشی نیز بنوبه خود مسبوق و معلول وقوع جرائمی است که بادن جسد برای همیشه مکتوم خواهد ماند.

شاید عمده اعمال ممنوعه‌ای که بعنوان خلاف در مقررات خلافی ذکر شده و ارتکاب آنها منع گردیده است ولی افراد و پلیس بواسطه بی توجهی کوچکترین سمانعتی از ارتکاب آنها بعمل نمیآورند در شبانه روز بیش از هزار باشد (۱) و از اینرو هنگامیکه شخص بآمار

۱ - موارد زیر مصداق کامل این مطلب است :

بموجب ماده ۴ آئین نامه امور خلافی کسانی که در ایوان یا جلو منازل خود یا در نقاطی که مشرف بمعابر است اشیائی بگذارند که در صورت سقوط احتمال خطر برای عابرین متصور باشد بدو تا پنج روز حبس تکدیوری و به تأدیه ده تانپنجاه ریال غرامت محکوم میگردند . و همچنین بموجب بقیه پاروقی در صفحه ۲۸

عمل وقوع جرائم

جزائی مراجعه میکند مسلماً رقم مربوطه باستثناء جرائمی است که کشف نشده و بامقامات مربوطه گزارش نشده است!

چه بسیار جرائمی که توسط شخصی مکشوف ولی بعلت اینکه اطلاع آنرا بمقامات پلیس و قضائی خارج از وظیفه خود میداند لذا باز هم جرم از نظر جامعه مکتوم باقی میماند. طبیعی است هر قدر سیستم جزائی کشوری خشن تر و بیرحمانه تر باشد. هر قدر زندانها کمتر جنبه اصلاحی و بیشتر جنبه محرومیت از آزادی و اجرای مجازات را برای مجرمین داشته باشد تعداد جرائم غیرمکشوفه زیادتر است.

اگر افراد جامعه مطمئن باشند که سیستم جزائی کشور قادر بمداوای مجرمین و هدایت آنان براه راست خواهد بود هرگز کسی در مقام پوشیده نگاهداشتن جرمی که از وقوع آن اطلاع مییابد نخواهد بود.

در اینجا باید بیک نکته توجه داشت و آن اینست که اگر در نتیجه تغییری در مقررات جزائی و تطبیق آن با علوم امروزی از قبیل روانشناسی جزائی - روانکاوی - امراض دماغی و روان سنجی قوانین مترقیانه‌ای بگذرد و تعداد جرائم رو با افزایش رود این امر نه بخاطر اجرای آن قوانین بلکه بخاطر اعتمادیست که جامعه بدستگاه قضائی خود پیدا کرده و کلیه جرائم را با اطلاع مقامات مربوطه میرساند.

برای روشن شدن موضوع باید این حقیقت را خاطر نشان ساخت که با بررسی و تطبیق آمارهای جزائی قرن بیستم و قرن ۱۹ در ابتدا این امر بچشم میخورد که باگسترش تمدن و از زمان ماشینیسم بعد تعداد جرائم نیز رو با افزایش گذاشته است ولی در این مورد همانطور که قبلاً گفته شد یکی اعتماد مردم بدستگاه قضائی که دیگر آن مجازاتهای سبعانه و غیرانسانی از قوانین جزائی کشورها حذف شده است و دیگر افزایش جمعیت عامل اصلی این تغییر بشمار میروند.

برطبق آمارهای موجود نفوس اروپا در ۱۷۵۰ میلادی ۱۴۰ میلیون و در پایان قرن هیجدهم ۱۸۷ میلیون و در پایان قرن نوزدهم به چهارصد میلیون و در پایان جنگ بین الملل اول علیرغم تلفات سنگین که وارد شد به ۵۳۰ میلیون رسید.

از این آمار این نتیجه گرفته میشود که در مدت کمتر از ۱۸۲ سال ۳۹۰ میلیون نفر به جمعیت قاره اروپا اضافه شده است. خواه ناخواه این امر در افزایش متوسط تعداد

ماده ۱۶ قانون طرز جلوگیری از بیماری آمیزشی و بیماریهای واگیر مصوب « خرداد ۱۳۲۰ » ... اولیاء اطفال موظفند که برای آبله کوبی کودکان خود اقدام نمایند. متخلفین به سه الی هفت روز حبس و ۱۰ الی ۵۰ ریال کیفر نقدی محکوم خواهند شد. »

اینها نمونه هائیکه از متمررات خلافی که شاید یکمرتبه هم حکمی ازدادگاه در مورد آنها صادر نشده است.

۱ - این رقم زیاد دقیق نیست و برای تشخیص رقم صحیح بایستی حداقل قسمتی از ۵۰ میلیون نفری که از سال ۱۸۴۶ تا ۱۹۳۲ از قاره اروپا بخارج مهاجرت کردند نیز بآن اضافه کرد و اگر شصت درصد از مهاجرین دائماً در خارج اقامت گزیده باشند باید ۳۰ میلیون دیگر نیز به رقم ۵۳۰ میلیون اضافه شود.

علل وقوع جرائم

جرائم تأثیر بسزائی خواهد داشت و بدیهی است اگر سیستم جزائی سال ۱۷۵۰ در سال ۱۹۳۲ نیز برقرار بود متوسط تعداد وقوع جرائم بمراتب بیش از آنچه هست میبود.

آمار جرائم بایستی حاوی اطلاعاتی از قبیل تعداد افرادی که پرونده آنها به محاکم ارجاع شده است، عنوان بزه مذکور در کیفرخواست، عنوان بزهی که دادگاه برای مجرم شناخته است، مدت محکومیت، مقدار محکومیت نقدی، سن، تحصیلات، و حرفه مجرم و سابقه محکومیت کیفری مجرم باشد.

از آمارهاییکه تا کنون در کلیه کشورها بدین ترتیب گرفته شده این نتیجه بدست میآید که ۹۵ درصد جرائم در نتیجه اختلافات مالی و ۵ درصد در نتیجه اختلافات شخصی بوده است. ولی در عین حال باید متذکر این مطلب نیز بود که طبقه بندی جرائم و تشخیص منحنی آن بسهولت امکان پذیر نبوده و بهمین جهت ترسیم منحنی کلی درجه تمایل بارتکاب جرم بسیار مشکل است.

در علوم اقتصادی میتوان برای قیمت هر کالا در سالهای مختلف خط منحنی ترسیم و در نتیجه قانون همبستگی قیمتها متوسط هزینه زندگی را تشخیص داد ولی در جرم شناسی امکان دارد تعداد قتل نفس رو با افزایش ولی ایجاد حریق رو بکاهش باشد و یا بعیند نیست که تعداد سرقتها در دورانی بالا رفته و در همان زمان بزه خرید اموال مسروقه رو به نزول باشد. در زیر برای روشن شدن موضوع نمودار جرائمی که از ۱۹۳۵ - ۱۹۵۵ در انگلستان بوقوع پیوسته و توسط پلیس کشف شده است عیناً درج میگردد.

مدت ۳۰ سال ۱۹۲۵ - ۱۹۵۵

نسبت متوسط وقوع جرائم در انگلستان در هر یک میلیون نفر

عنوان بزه	۱۹۲۵	۱۹۳۰	۱۹۳۵	۱۹۴۰	۱۹۴۵	۱۹۵۰	۱۹۵۵
قتل	۳,۷	۴,۲	۴,۲	۴,۲	۴	۳,۷	۳,۱
شروع و تهدید بقتل	۳	۳,۵	۳,۲	۳,۲	۲,۲	۳,۱	۲,۷
قتل غیر عمد	۵,۱	۴,۱	۴	۳,۲	۳,۲	۳	۴
ایراد جرح	۳۶,۱	۳۶,۵	۳۳,۳	۳۳,۳	۱۶,۸	۱۷,۲	۲۷,۲
جرائم ناموسی	۳۷	۳۸,۷	۵۱,۷	۵۱,۷	۳۷,۷	۵۲,۶	۶۱,۹
ورود در شب بقصد سرقت	۲۷۳,۲	۳۴۳,۲	۳۳۲,۱	۳۳۲,۱	۲۹۹,۹	۴۴۸,۶	۵۱۶,۹
سرقت و اخاذی بعنف	۸,۳	۸,۳	۶,۱	۶,۱	۴,۴	۵,۶	۵
خرید اموال مسروقه	۳۳,۷	۴۲,۷	۴۵	۴۵	۶۵,۹	۴۸,۸	۵۱,۹
جعل	۱۲,۲	۱۲	۱۳	۱۳	۹,۸	۱۶,۷	۱۸,۸
ساختن سکه قلب	۴	۶	۶,۴	۶,۴	۱,۵	۲,۵	۴,۲
شهادت کذب	۲,۶	۲,۴	۲,۵	۲,۵	۲,۱	۲,۴	۳,۲
تجاوز باموال	۶,۶	۷,۸	۹,۶	۹,۶	۲,۸	۳,۱	۲,۹

علل وقوع جرائم

از این جدول بخوبی میتوان استنباط کرد که جرائم شخصی کاهش و جرائمی که تجاوزبمال قلمداد میشود افزایش یافته است. از جمله بزه قتل که برای هر یک میلیون نفر جمعیت در دوره ۱۹۲۵ - ۱۹۳۰ چهاروهفت دهم بوده است در ۱۹۵۰ - ۱۹۵۵ به ۳/۱ رسیده است و حال آنکه سرقت در همان مقایسه زمانی از ۲۷۳/۲ به ۱۶/۹ افزایش یافته و خرید اموال مسروقه نیز از ۳۳/۷ به ۵۱/۹ رسیده است.

از آمار جرائم همانطور که قبلاً گفته شد میتوان تعداد و انواع جرائم، سن مرتکبین و عکس العمل دادگاه ها را نسبت بمجرمین استنباط کرد ولی هرگز نمی توان ساختمان فیزیکی و روحی مجرمین و همچنین مختصات اجتماعی و اقتصادی آنها را تشخیص داد. همچنین بررسی علل وقوع جرائم و آثار مجازات و کیفر بر روی مجرم دو مطلب حائز اهمیتی است که در آمار جزائی که زبان آن عدداست راهی ندارد.

مبارزه ایکه اجتماع در مقابل جرائم و مرتکبین آن دارد منجر به پیروزی و موفقیت نخواهد شد مگر آنکه اطلاعات کافی در خصوص علل وقوع جرائم وجود داشته باشد.

طبیعی است هر جرمی تاریخچه ای دارد که با مطالعه آن و کشف اینکه در تحت چه شرائطی این عمل جرم شناخته شده و بچه علت بعضی از افراد اجتماع در مقابل آن یک نوع مقاومت نشان داده اند میتوان وقوع آنرا ریشه کن ساخت.

علل وقوع جرائم چیست؟

آیا میتوان مرتکب بزه را بصرف عمل ارتكابی مورد شماتت و کیفر قرار داد و یا اینکه جامعه را نیز بعلت وجود شرائطی که مشوق این قبیل جریانات شده است میتوان مسئول وقوع جرائم دانست.

آیا در شرائط اجتماعی و اقتصادی عصر جدید وقوع جرائم امری چاره ناپذیر است؟ آیا جرم صرفاً یک عکس العمل در مقابل شرائط سخت زندگی است و یا اینکه ناشی از عدم تطبیق با اجتماع و نواقص جسمانی و فیزیکی است که در مجرم وجود دارد؟

رابطه بین توارث و محیط با ارتكاب بجرم چیست؟

اگر بخواهیم علل وقوع جرائم را مورد بررسی قرار دهیم الزاماً بایستی برای هر یک از سؤالات فوق پاسخ قانع کننده ای در یابیم. مسلم است جواب باین سؤالات ساده نخواهد بود و هر قدر اجتماعی که جرم در آن بوجود مییوندد پیچیده تر باشد تشخیص نوع ترتیب و تلفیق این عوامل و درك درجه تأثیر هر یک مشکلتتر و بغرنج تر خواهد بود. در اینجا لزوم تأسیساتی که مسئول تحقیقات مربوط به کیفر شناسی و جرم شناسی باشد بسیار محسوس و باید اذعان کرد که کوششهای فردی در این مورد کمتر به نتیجه مطلوب منجر خواهد شد.

فقر مادی

آثرلی جونس «Atherley jones» قاضی دیوان کشور انگلیس در این مورد میگوید «**امالعلل وقوع جرائم تهیدستی و فقر مادی مجرمین است**» و بدیهی

علل وقوع جرائم

است که اکثریت افرادی که در دادگاه های جزائی محاکمه میشوند افرادی تنگدست و فقیر میباشند ولی بفرض صحت این عقیده بلسان فقهی فقر برای ارتکاب بزه شرط است نه سبب تکوینی(۱).

چه بسیار افرادی که تهیدست و ناتوانند ولی هرگز در مقام ارتکاب بزهی نمیباشند ولی مع الوصف نود و چهار درصد جرائمی که در انگلستان در ۱۹۵۰ منجر بصدور کیفرخواست شده است جرائم از این قبیل یعنی تجاوز باموال بوده است و پرفسور گورینگ «Goring» از مطالعه ای که در مورد ۳۰۰۰ نفر از مجرمین بعمل آورد باین نتیجه رسید که ۹۵ درصد از عده مجرمین فوق الذکر عملشان معلول فقر مادی بوده است.

از این مطالعه اینطور نتیجه گرفته میشود که ارتکاب جرم در اصل یک ریشه اقتصادی دربردارد و بدیهی است که فقر و تنگدستی تأثیری مستقیم و یا غیرمستقیم در وقوع جرائم خواهد داشت (در آینده نزدیکی در زمینه رابطه اقتصاد اجتماعی و وقوع جرائم بتفصیل مطالبی از نظر خوانندگان محترم خواهم گذرانم).

عوامل اجتماعی

یکی از عوامل افزایش تعداد جرائم موضوع کثرت جمعیت و فقر توده است طبیعی است که ازدحام افرادی که هر یک دارای یک سن و از جنس مختلف میباشند در اطاقی خفه و نمودر انگیزه ارتکاب جرائم جنسی خواهد بود.

چه بسیار خانواده هائیکه همگی در یک اطاق زندگی کرده و حتی کودکان ۶ یا هفت ساله آنها در رختخواب والدین خود میخوانند و یا اینکه رختخواب آنها نزدیک بوالدین آنها گذاشته میشود و اولیاء کودک بدون توجه بآثار عمل خود در ذهن او از روی ناعلاجی یا بیحوصلگی و بی صبری تماسهایی بایکدیگر میگیرند که غریزه تمایل به شیطنت در طفل بیدار میشود.

در موقع بزرگی این کودک بمجرد اینکه فرصتی یافت سعی میکند عین حرکاتی را که بصورت فیلمی در ذهن او باقی مانده است تکرار کند.

شرائط سخت زندگی، نبودن تسهیلات لازم برای تربیت کودکان و عدم دسترسی به تفریحاتی که جنبه ورزشی و تقویت روح و جسم را نیز در بر دارد موجب میشود که کم کم روح حادثه جوئی و ماجراجوئی در کودکان بیدار شود.

سعی در تفهیم آثار ناشیه از سهل انگاری بوالدین و کوشش در تقویت روابط انسانی بین اعضاء خانواده شاید بتواند تا حدی درمان این مشکلات قلمداد شود ولی بعکس فوت یکی از والدین و بی توجهی طرف دیگر به کودک که بجا مانده است و محرومیت کودک از محبت و توجه اولیاء خود غیرمستقیم موجب افزایش جرائم میشود.

۱ - شرط آنست که از عدم آن عدم مشروط لازم آید ولی از وجودش وجود مشروط لازم نخواهد بود مانند مالکیت که شرط صحت بیع است ولی سبب امری است که از وجود آن وجود و از عدمش بخودی خود عدم لازم آید مانند ایجاب و قبول که سبب انعقاد عقود است.

علل وقوع جرائم

بر طبق اظهار پروفیسور شیلدر «Shilder» در ۱۹۳۰ در حدود بیست و پنج درصد کودکان امریکائی در خانه‌هایی که اولیاء آنها فوت شده یا مطلقه گردیده و یا از یکدیگر جدا شده بودند زندگی سیکردند و بطور متوسط پنجاه درصد این عده مجرم از کار درآمدند یونگ Young یکی دیگر از متخصصین علم جزا اظهار نظر میکند که ۶۵٪ از مجرمین شهر شیکاگو که فعلاً در زندانها بسر می‌برند کسانی هستند که در خانواده‌هایی زندگی کرده‌اند که پدر و مادر بترتیبی از یکدیگر جدا بوده‌اند.

اعتیاد بمشروبات الکلی نیز یکی دیگر از عوامل وقوع بزه میباشد

هامبلین اسمیت در صفحه ۱۴ کتاب روانشناسی جزائی (۱) مینویسد :
در اکثر موارد صرف الکحل موجب فقر و فقر نیز موجب برهم خوردگی و آشفتگی محیط خانواده ، معاشرتهای ناپسند ، تنزل سطح فرهنگ ، بوجد آمدن موقعیتهای مساعد برای ارتکاب بزه و ازدست دادن تعادل قوای فکری و بالاخره وقوع جرم میشود .
ولی پروفیسور گورینگ Goring معتقد است که الکحل نه بطور مستقیم بلکه غیرمستقیم از طریق تأثیر در قوای دماغی که رابطه مستقیمی با ارتکاب بزه دارد در بالا بردن آمار جزائی مؤثر است . ولی مع الوصف اعتیاد بالکحل در اولیاء یک طفل معلول هر علتی که باشد در مورد اطفال علت مقدماتی ارتکاب بزه بشمار خواهد رفت .

شرط بندی و قمار نیز ریشه دهنده زیادی از جرائم بشمار می‌روند

کمیته‌ای که در ۱۹۲۳ مسئول بررسی علل وقوع جرائم در انگلیس شد صراحتاً اعلام کرد که در نتیجه بررسی‌های معموله باین نتیجه رسیدند که کسانی که برای نخستین بار مرتکب جرائمی که حاکی از نادراستی و تقلب آنان بود شده‌اند کسانی میباشند که اعتیاد بشرط بندی و قمار داشتند .

شیوع روز افزون قمار و شرط بندی در سالهای اخیر مسلماً تأثیر بسزائی در بالا بردن آمار جرائم داشته است و هر کوششی که در زمینه از بین بردن این بیماری اجتماعی بعمل آید مسلماً غیرمستقیم منجر بکاهش تعداد جرائم نیز خواهد شد .

علل جسمانی و روانی در ارتکاب بزه

هر چند که ثابت شده است وقوع بزه معلول تأثیر مستقیم عوامل محیطی بر روی شخصیت افراد است ولی بسیاری از دانشمندان حقوق جزا معتقدند که جرائم بدون آنکه معلول عوامل خارج باشد صرفاً نتیجه روحیه ضعیف مجرمین و یا ساختمان جسمانی آنهاست و ایندسته بکلی منکر تأثیر محیط میشوند و البته باید عقیده این دسته از دانشمندان را صرفاً از جهت بررسی عقاید جزائی مورد مطالعه قرار داد . مکتب لمبروزو Lombroso در اظهار اینکه بین ساختمان فیزیکی مجرمین و وقوع جرائم رابطه‌ای وجود دارد تأکید خارج از حدی ابراز میکند .

علل وقوع جرائم

بنظر طرفداران این مکتب « هر عضو و ساختمانی از بدن ، از مقدار مو گرفته تا بد قوارگی پاها میتواند حاکی از یکنوع نقص جسمانی باشد و فی‌المثل سوی مجرم بنظر « لمبروزو » پرپشت‌تر و تیره‌تر از افراد معمولی است. سر مجرمین از سر افراد دیگر یا کوچکتر و یا بزرگتر است و بطور کلی از لحاظ ساختمان سر مجرمین به پنج شکل مختلف میباشند.

چشمان آنها از لحاظ رنگ غیر عادی و ابروانی پر پشت و کوتاه. بینی عقابی و گوشهای برگشته و بزرگی دارند. پوست بدن مجرمین رنگ پریده و پرچروک و لبهای آنها ترك دار چانه تورفته و یا برآمده دارند. این عده دارای قامتی کوتاه و سبک وزن. دستهایی بلند و پاهائی کوتاه میباشند. ستون فقرات مجرمین منحنی و پیوسته در معرض واگیری کلیه امراض هستند.

بطور خلاصه پروفیسور لمبروزو معتقد بوده که یک مجرم از ابتدای تولد با برخی یا همه مشخصات فوق بدنیا میآید و از نقطه نظر علم الحیات و کالبد شناسی باسانی از افراد معمولی قابل تمیز میباشد.

در اینجا لازم است با یک صراحت علمی اعلام کرد که ایراد چنین نظریاتی متکی به تحقیق ناقص است که خود لمبروزو مسئول آن بوده و بیشتر جنبه سفسطه آمیزی دارد. ممکن است یک یا همه این مشخصات در بین چند مجرم پیدا شود ولی بدیهی است که افرادی نیز ممکن است دارای حتی تمام این مشخصات باشند ولی در تمام عمر مرتکب بی‌اهمیت‌ترین جرمی هم نشوند.

پروفیسور گورینگ سه هزار نفر از مجرمین انگلیسی را مورد مطالعه قرار داده و صراحتاً اعلام میدارد: ادعای انسان شناسی جزائی بصورتی که لمبروزو کرده کاملاً خالی از حقیقت است. ساختمان ذهنی و فیزیکی افراد مطیع قانون و مجرمین کاملاً یکی است. یک چنین وجه تمایزی در علم انسان شناسی و فرهنگ نژاد وجود ندارد.

دکتر هامبلین رئیس بیمارستان دادگستری لندن نیز با مطالعاتی که بعمل آورده عیناً بهمین نتیجه رسیده است. دکتر هیلی «Healy» و دکتر برنر «Broner» نیز این آزمایش را در مورد ۴۰۰۰ نفر مجرمین امریکا بعمل آورده و اصالت علمی درگسته‌های پروفیسور لمبروزو نیافته‌اند.

با پیشرفت دانش روانشناسی این عقیده جای خود را بعقیده دیگری داده که باید علل وقوع جرم را در زندگی روحی مجرمین جستجو نمود و وقوع جرائم معلول نحوه طرز تفکر و قوای دماغی مجرمین است.

دکتر گورینگ نیز خود بکلی منکر تأثیر محیط و آنچه بنام «جبر شرایط و مقتضیات» نامیده میشود شده و معتقد است که این عامل اگر هم مؤثر باشد درجه تأثیر آن بسیار کم است. به صحت این نظریه کاری نداریم ولی آنچه در این عصر متداول است اینست که مطالعه جرم بیشتر متمرکز در سرشت مجرم شده است.

علل وقوع جرائم

دکتر هاملین اسمیس «Hamblin Smith» روانشناس معروف میگوید :
« مطالعه علل اجتماعی و زیست‌شناسی که بایجاد صحنه جرم کمک میکند دارای اهمیت فراوانی است و نباید آنها را نادیده گرفت ».

بررسی ارزش این نظریات هنوز هم یکی از وظائف علمی دانشمندان حقوق جزا بشمار میرود ولی مع الوصف با مقایسه و مطالعه « ماشین مغز » مجرمین مطالعه علل اجتماعی و زیست‌شناسی در درجه دوم اهمیت قرار دارد. چه بسیار که متهمی که دادگاه مشغول رسیدگی به پرونده اوست در حال مستی مرتکب بزه‌ی شده‌باشد و دادستان ، وکلای متهم و قضاة باین نتیجه برسند که ارتکاب عمل در نتیجه تأثیر الکل در اعصاب متهم بوده است و حال آنکه در این مورد الکل کوچکترین نقشی در ارتکاب بزه نداشته و انجام آن صرفاً بعلت نقص قوای دماغی است که از بدو تولد در این متهم وجود داشته است .

ممکن است محیط و تاریخچه خانوادگی شخص بسیار بد و ناگوار جلوه کند و حال آنکه علت واقعی بزه جرم نقص قوای دماغی است که از نظر همه مکتوم باقی میماند. در اینجاست که ما برای این سؤال بخرنج که چرا دونفر که هر دو در یک محیط پرورش مییابند و هر دو دارای یک تاریخچه فامیلی و رسوم و عادات مشترک میباشند یکی مجرم و دیگری فرد مطیع قانونی میشود پاسخ صحیحی پیدا میکنیم.

یادآوری این نکته لازم است که برای محقق حقوق جزا هیچ چیز خطرناکتر از این نیست که برای حقوق جزا «اصولی» را ثابت و لایتنیغیر فرض کند. پایه جزا بجای آنکه بر روی قیاس استوار باشد بایستی متکی باستقراء و مطالعه فرداً فرد مجرمین قرار داشته باشد.

وراثت و محیط

بررسی تأثیر عوامل وراثت و محیط در وقوع جرائم امریست که موجب اظهار نظرها و اختلافات زیادی بین دانشمندان حقوق جزا شده است. ولی بطور کلی آنطور هم که ممکن است بنظر رسد افکار دو مکتب که در ظاهر در دو قطب مخالف میباشند زیاد هم بایکدیگر آشتی پذیر نیستند.

مطالعات بیشتر در این زمینه منجر باین نتیجه میشود که وراثت و محیط نه تنها در سوق افراد بسوی ارتکاب جرائم مؤثر است بلکه درجه این تأثیر بیش از آن حدی است که در صورت ظاهر تصور میرود .

دکتر گورینگ پس از رد نظریه پروفیسور لمبروزو و طرفداران وی اظهار میدارد که : در بررسی علم انگیزشناسی جزائی «Aetiology of Crime» نقص قوای دماغی و فکری در درجه اول اهمیت قرار دارد .

حال تصور میکنیم که مجزا کردن تمام خانواده‌هایی که عضوی از آنها دارای ضعف عقل مختصری میباشد امکان پذیر باشد ، مسلماً تعدادی دیوانه ، مصروع ، فقیر ، مجرم - مجرمین بالعاده افراد بیکار - ساکنان محلات فقیر ، فواحش - دائم الخمرها در این خانواده‌ها وجود خواهد داشت .

علل وقوع جرائم

اینها همان اکثریتی را تشکیل میدهند که ما بعنوان «مشکل اجتماعی» و یا افراد غیر عادی باید متوجه آنها باشیم. این جماعت معمولاً ده درصد عده ساکنین اکثر اجتماعات را تشکیل میدهند. هرچند ممکن است همه این عده دارای نقص قوای دماغی نباشند ولی مسلماً چنانچه همگی تحت بررسی دقیق کلینیک های پزشکی و روان پزشکی قرار گیرند عده ای دارای ضعف قوای دماغی بوده و بایستی تحت معالجه و مداوا قرار داده شوند.

در اینجا باید تأثیر متقابل وراثت و محیط را نیز در جرم مورد مطالعه قرارداد. یک فرد معمولی در نتیجه وجود شرائط نامساعد باسانی طوری خشمگین نخواهد شد که مرتکب بزه شود. یک کارگر بیکار امروز اگر از لحاظ وراثت نقطه ضعفی نداشته باشد کمتر امکان ارتکاب جرم از ناحیه وی سیروود و از اینرو اگر در نواحی عقب افتاده تعداد جرائم بمراتب کمتر از شهرهای فعال میباشد. بنابر این امر بتنهائی موجب شگفتی بشود. در عین حال ارتکات جرم در شرائط مساعد از طرف افراد دون عادی «Subnormal» نیز بعنوان یک قاعده کلی نمیتواند قلمداد شود.

فقط در شرائط نامساعد است که این شخص با مقایسه با افراد عادی کنترل خود را از دست میدهد و قادر بحفظ تعادل خود نخواهد بود و بسمت انواع مختلف جرائم سوق داده میشود.

این حقیقت که کمیت جرائم رابطه مستقیمی با شرائط اقتصادی و اجتماعی و محیط دارد بنظر ما تا حدود زیادی محدود بطبقاتی است که در فوق نام بردیم و بعنوان مشکل اجتماعی تلقی میشوند.

از این فکر نباید نتیجه گرفت که واقعاً تمام مجرمین از میان عده یاد شده در فوق میباشند و چنین تصویری صرفاً ناشی از بیحوصلگی در تحقیق و ساده نمودار کردن این مشکل است بلکه هر عمل ضد اجتماعی معلول یک پیچیدگی در قوای ذهنی مرد میباشد و ریشه این پیچیدگی ممکن است در نتیجه اختلال دماغی «Psychosis» و یا تغییری که در مخ و یا یاخته های آن رخ میدهد «Neurosis» بوده و کوچکترین رابطه ای نیز با محیط نامساعد آنطور که ما منظور داریم نداشته باشد.

لذا طبیعتاً نسبت افرادیکه از طبقات فوق الذکر مرتکب جرم میشوند بمراتب بیشتر از اشخاص عادیت که در نتیجه جریاناتی مجرم میگرددند و بهمین نسبت نفوذ محیط نامساعد در طبقه اول عامل بسیار مهمتری تا در افراد عادی باید قلمداد شود.

بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی (بخصوص رشته بدینان) معتقدند که عقیم ساختن ده درصد فوق الذکر چاره منحصر بفرد در مورد خلاص اجتماع از شر مجرمین آینده بشمار می رود ولی این امر صرف نظر از صحت و سقم آن اشکالات فراوانی را در بر خواهد داشت. اکنون موقع آن رسیده است که یک کمیته تحقیقاتی با بودجه و اختیارات کامل مسئول مطالعه و بررسی این مسئله بشود تا اجتماع بیش از پیش با اهمیت این مشکل پی برده و جستجوی بیشتری در کشف طریقه بهبودی این عده و یا لاقیل تشخیص آنها از افراد عادی بعمل آید.

افزایش تعداد جرائم ارتكابی در سالهای اخیر

اکنون علل اجتماعی افزایش تعداد جرائمی که در مقابل اموال در سالهای اخیر پیدا شده است مورد بررسی قرار میدهیم.

عدم اشتغال کامل و عدم استفاده از نیروی کار

یکی از مهمترین دلایل افزایش تعداد جرائم در سالهای اخیر افزایش بیکاری در بین طبقات مختلف اجتماع است. اگر شاخص تعداد بیکاران را ملاک تشخیص جرائم در همین دوره مورد مطالعه قرار بدهیم مشاهده میشود که هر دو بیک تناسب رو بیالا رفته اند. همگی دانشمندان متفق القولند که در ایام کساد و بیکاری تعداد جرائم و حتی خودکشی بمقدار قابل توجهی افزایش مییابد.

در گزارشی که اخیراً در شهر بیرسنگام در این مورد تهیه شده نوشته شده است: کساد و بیکاری که در امور صنعتی وجود دارد نه فقط اثر در بالا بردن تعداد جرائم دارد بلکه غیر مستقیم یعنی در نتیجه پائین بودن قدرت خرید موجب پیدایش بدبینی ناامیدی و بی نظمی در کارگران نیز میشود. از اینرو باید توجه داشت که پرداخت حقوق در مدت بیکاری نیز نمیتواند آثار ناشیه از بیکاری را از بین ببرد. نفس بیکاری هر گونه حس اعتماد بنفس را در افراد میکشد. فرد بیکار اگر بزبان هم نیاورد خوب حس میکند که زبان مفهوم اصلی خود را برای او از دست داده و لذا فردی عاطل و باطل بشمار میرود که اجتماع هیچگونه احتیاجی بفعالیت او ندارد. این احساس در طرز رفتار و سلوک وی با مردم مؤثر است.

یک حس انتقامجویی در فرد بیکار هر چند هم که از بیمه بیکاری استفاده کند پیدا میشود و کم کم رو بفساد میگراید. جلوگیری از چنین اسری ممکن نیست مگر با تأمین کار برای بیکاران.

پس از بررسی که در این زمینه در آمریکا بعمل آمد مجله معروف تایمز نوشت بیشتر از مجرمین افراد بیکاری میباشند که اکثر نیز از حقوق ایام بیکاری استفاده میکنند بقیه نیز از جهت مالی در مضیقه هستند ولی در پاسخ باین سؤال که چرا مرتکب بزه شده اند همه مجرمین علت ارتکاب خود را عدم اشتغال بکار اظهار داشتند.

از بیان اینکه بیکاری موجب بالا رفتن تعداد جرائم میشود نباید چنین نتیجه گرفت که منظور ما اینستکه بیکاری تنها علت جرم و یا اثر ساده و مستقیمی در وقوع جرائم دارد.

امور دیگری از قبیل سن - اقلیم و آب و هوا و پاره ای از عوامل دیگر نیز در این امر تأثیرات بسزائی دارد ولی تأثیر بیکاری در افزایش تعداد جرائم بدو ترتیب امکان پذیر است اول آنکه بیکاری موجب فقر و فقر انگیزه ارتکاب جرم شود و دیگر اینکه بیکاری موجب فساد اخلاق و جرم در نتیجه انحراف اخلاقی باشد.

علل وقوع جرائم

تأثیر محیط نامساعد در ارتکاب جرائم در افراد مختلف است. افراد معمولی کمتر در نتیجه بیکاری بسوی فساد رانده میشوند. کسی که اصول اخلاق همیشه در خانواده اش امری لازم الرعایه بوده، شخصی که در موقع اشتغال بکار مدافع اصول مذهب و اخلاق معرفی شده کمتر ممکن است در موقع بیکاری مستقیماً تحت تأثیر این عوامل قرار گرفته و رو بفساد گراید.

اگر در این ایام تعداد جرائمی که در مقابل مال اتفاق میافتد افزایش یافته بعلت آنست که در هراجماع کسانی که دچار ضعف اخلاقی و روحی باشند کم نیستند. این عده فاقد قدرت حکومت بر نفس، شخصیت و تربیت میباشند. اینها شاید هم که از لحاظ تأمین زندگی در مضیقه نباشند ولی در مقابل فشار اختلاف شرائط اقتصادی بسیار وسوسه میشوند و استقامت خود را از دست میدهند.

هر چند که آمارهای دقیقی که نسبت وقوع جرائم را برحسب نوع آن نشان بدهد موجود نیست ولی بدیهی است که جرائم در مقابل مال نسبت به سال ۱۹۳۰ بمراتب افزایش یافته است و این موضوع بنظر عدهای معلول جانشین شدن بیش از پیش ماشین و حکومت اتوماسیون «Automation» بر کار یدی کارگر است.

ماشینیسیم و اتوماسیون از طرفی با تولید فراوان و بطور سری بر عرضه کالاها و ایجاد احتیاجات عامه میافزاید ولی از طرف دیگر همین امر موجب بیکاری عده زیادی کارگر و غیر مستقیم پائین آمدن قدرت خرید اکثریت جامعه میشود.

در کشور امریکا که در حال حاضر شش میلیون کارگر بیکار وجود دارد و تلویزیون در شبانه روز ۴ ساعت تبلیغ انواع سیگار را مینماید طبیعی است کارگری که محتاج بیک بسته سیگار باشد بسوی ارتکاب بزه رانده میشود و بقول فرانک برایت «... بسیاری از جوانانی که برای مخارج ضروری خود پولی در جیب ندارند بطور ناگهانی تصمیم میگیرند مخارج خود را ولو از طریق ارتکاب بزه تأمین کنند و این امر بیشتر مایه تأسف اجماع است که اکثراً این عده در نخستین آزمایش خود نیز موفق میشوند و این موفقیت موجب تجری آنها بفساد میشود.

کاهش تعداد مهاجرتها

یکی از عواملی که مسلماً تأثیر قابل توجهی در ازدیاد تعداد جرائم دارد قطع مهاجرت در سالهای اخیر است. تعداد کثیری از افرادی که در حال حاضر مرتکب بزه میشوند عملشان بدون آنکه در نتیجه ضعف قوای دماغی و یا استیصال باشد صرفاً معلول روح حادثه جوئیست که توأم با یک قدرت و شهامتست ارتکاب اعمال ضد اعمال اجتماعی در آنها وجود دارد.

در سراسر قرن ۱۹ مهاجرت بکشورهای جدید امری متداول بشمار میرفت. این امر معلول دو علت اساسی بود یکی اینکه از لحاظ اقتصادی کشورهای بکر و دست نخورده فرصت های مناسبتر و شرائط مساعدتری در اختیار مهاجرین میگذاشتند و نهایت

علل وقوع جرائم

مساعدت مالی در باره این عده هم از طرف کشور مألوف و هم در سرزمین مقصد مبذول میشد و هم اینکه نهضت های ملت پرستی باندازه امروز تقویت نشده و مقتدر نشده بودند. لذا افرادی که طبعاً متمایل به تأمین غریزه حادثه جوئی بودند از آن موقعیت استفاده کرده و خوشبختی خود را در تصاحب اراضی بی صاحب و زرخیز ماوراء دریاها تشخیص میدادند.

این امر مختص بمهاجرت خارج نبوده و بلکه مهاجرتهاى داخلی نیز همین اثر را داشت ولی امروزه این موضوع بطور کلی امری بعید بنظر میرسد و افراد حادثه جو باید با ایجاد صحنه وقوع بزه غریزه حادثه جوئی خود را تأمین کنند.

این موضوع سبب شده که یک نوع زندانیان جدید نیز به طبقه بندی زندانیان افزوده شود. این عده معمولاً افرادی جوان، مصمم و ماجراجو میباشند. در زندان رهبری دیگران را بعهد میگیرند. قدرت و جهش فکری آنها موجب میشود که تمایل زیادی بارتکاب جرم پیدا کرده و افکار ضعیف دیگر زندانیان را نیز تحت تأثیر قرار داده و آنها را بر علیه مقررات زندان بشوراند.

در اینجا ممکن است این مسئله مطرح شود که چرا تمایل این عده بسوی ارتکاب اعمال ضد اجتماعی میباشد و حال آنکه چنانچه این انگیزه بسوی مجرای صحیح سوق داده میشد نتایج بسیار مفیدی را در برداشت.

این یک سئوالی است که باسانی قابل جواب نمیشد و شاید بیشتر بعلت طبیعت درونی این نوع مجرمین است چه آنکه شاید علت اینکه سابقاً فامیلهای زیادی فرزندان غیور خود را بنواحی سخت میفرستادند خود برای ارضاء حس ماجراجوئی آنها بوده است. علت دیگری که برای پاسخ باین سئوال ممکن است اقامه شود موضوع تبعید است. اگر وجود مجرمی برای مردم خطرناک میباشد دیگر موضوع نقاط مختلف یک کشور منتفی است و ارجحیتی از حیث تعلق بیک محل معین داشتن بین افراد یک کشور وجود ندارد پس چرا چنانچه کسی مرتکب بزه میشود او را بنقاط بد آب و هوا و دشوار برای زندگی تبعید میکنند شاید فلسفه تبعید بر این باشد که مقداری از قوا و قدرتی که در این متهم هست صرف جنگ با طبیعت شده و تا حدود زیادی حس ماجراجوئی و حادثه طلبی وی تخفیف یابد.

اخلاق و معنویات

عامل دیگری که مؤثر در وضع اجتماعی عصر حاضر بوده و موجب افزایش تعداد جرائم شده است تغییری است که در تعبیر و تفسیر امور اخلاقی پیدا شده است مردم عصر حاضر از لحاظ اخلاقی در یک بحران شدید بسر میبرند.

قواعد اخلاقی که تا حال بصورت امری مسلم و بدیهی جلو گیری میکرد اکنون قابل تردید و تأمل بنظر میرسد. آزادی از قیود اخلاقی که جزء خصوصیات زمانی این عصر بشمار رفته و از طرفی دارای مزایائی نیز میباشد سهولت موجب افسار گسیختگی و فساد میشود.

علل وقوع جرائم

کاهش درعدهٔ کسانی که برای عبادت بمسجد و یا کلیسا رو می‌آورند خود دلیل بارزی از وجود این امر است. بدون اینکه بخواهیم در امور اخلاقی و دینی سختگیر باشیم و این حقایق را بصورت انتقادی نگاه کنیم، شکی نیست که این تغییر در افکار بسهم خود موجب افزایش جرائم شده است.

رد اصول اخلاق که از خصائص مردم عصر حاضر است ممکن است بیش از عوامل دیگری که ما قبلاً بذکر آن پرداختیم در افزایش تعداد جرائم مؤثر بوده باشد. در این صورت چاره‌ای نیست مگر بر فعالیتهای اجتماعی مردم افزود و آنها را وادار کرد تا سهم بیشتری را در توسعه باشگاه‌ها - کلوپها - زمین‌های ورزش - پیش‌آهنگی - انجمن‌های ادبی - حرفه‌ای - فنی بعهده بگیرند. باید یوسائلی بر غریزه ترقی و تعالی خواهی مردم دامن زد و آنها را بشرکت در فعالیتهای اجتماعی وادار کرد. چون اسری امکان ناپذیر است که هراجتماع در همان درجه از اخلاق و اصول انسانی قرار دارد که افراد آن حاضرند آنرا قبول داشته باشند.

